

صبح رستگاری رسید

صبح نوزدهم رمضان سال ۴۰ هجری هر سه برای انجام ماموریت حاضر شدند. عمروعاص به دلیل بیماری به مسجد نیامده بود و فرد دیگری از پای درآمد. معاویه با اصابت شمشیر به ران پایش جان سالم به در برد و ابن ملجم شمشیر زهرآلودش را هنگامی که حضرت سر از سجده برمی داشت، بر سر مبارک امام علی (ع) فرود آورد؛ شمشیری که با نگاه نامشروع ابن ملجم به قطام، زهرآلود شده بود...

صبح نوزدهم رمضان سال ۴۰ هجری هر سه برای انجام ماموریت حاضر شدند. عمروعاص به دلیل بیماری به مسجد نیامده بود و فرد دیگری از پای درآمد. معاویه با اصابت شمشیر به ران پایش جان سالم به در برد و ابن ملجم شمشیر زهرآلودش را هنگامی که حضرت سر از سجده برمی داشت، بر سر مبارک امام علی (ع) فرود آورد؛ شمشیری که با نگاه نامشروع ابن ملجم به قطام، زهرآلود شده بود...

هنوز فضای کوفه تحت تاثیر حکمیت تحمیلی بعد صفین قرار دارد. در ماجرای صفین پس از حيله عمروعاص با قرآن های سر نیزه و پایان تحمیلی جنگ و پذیرش حکمیت اجباری، اتفاقات عجیبی در کوفه افتاد. وقتی حکمیت بر امام (ع) تحمیل شد، معاویه عمروعاص را به عنوان نماینده خود معرفی کرد. امام (ع) هم قصد داشت ابن عباس را معرفی کند، اما مردم کوفه با توجه به شناخت خودشان، بدون توجه به نظر امام (ع)، ابوموسی اشعری را بر ایشان تحمیل کردند! در حکمیت تحمیلی قرار بود نمایندگان دو طرف با بررسی جوانب امر، به این سؤال مورد دعا پاسخ دهند:

آیا عثمان بن عفان در ماجرای محاصره منزلش، بحق کشته شده است یا ناحق؟ اگر بحق کشته شده است، دیگر کسی نمی تواند مدعی باشد و کار حکمیت تمام است و اگر ناحق کشته شده است، حکمیت مشخص کند که خونخواه عثمان کیست؟ خلیفه است یا معاویه یا دیگر مدعیان؟!

روز موعود فرا رسید. هر یک از طرف منازعه با همراهان در محلی به نام "دومه الجندل" مستقر شدند. حکمین با همراهان از دو جبهه در مجلسی حاضر شدند که قرار است درباره قتل عثمان تصمیم گیری شود. قبل از اعلام رأی به درخواست عمروعاص حکم ها با هم مشورتی داشتند. در این مشورت، عمروعاص پیشنهادی داد که مورد تایید ابوموسی قرار گرفت. پیشنهاد این بود که مشکل جامعه امروز بر سر خلافت علی بن ابیطالب (ع) و ادعای معاویه بر خلافت است. ما که نماینده دو طرف هستیم، این دو را از مسؤولیت ها عزل و امور امت را به خودشان واگذار کنیم. ابوموسی از روی جهالت، تحت تاثیر حيله عمروعاص قرار گرفت و پیشنهاد را پذیرفت. زمان تشکیل حکمیت فرا رسید. همراهان دو طرف در مسجد اجتماع کردند. عمروعاص از ابوموسی خواست به عنوان بزرگ تر اول بالای منبر رفته و نظر خود را اعلام کند. ابوموسی پس از سخنان مقدماتی، با در آوردن انگشتی از دستش، گفت همچنان که این انگشت را از دستم درمی آورم، علی بن ابیطالب (ع) را از خلافت عزل می کنم! نظر ابوموسی موجب حیرت حاضران، بویژه کوفیان شد. عمروعاص سریعاً در جایگاه ابوموسی نشست و گفت همانطور که ابوموسی با درآوردن انگشت علی بن ابیطالب (ع) را از خلافت عزل کرد، من هم به عنوان نماینده معاویه، با به دست کردن انگشتی، معاویه را به خلافت منصوب می کنم.

رأی این دو نماینده به عنوان حکم با حيله مجدد عمروعاص که برخلاف وظیفه از پیش تعیین شده صادر شد، در بین لشکر امام (ع) اختلاف انداخت که فتنه ای بزرگتر را به دنبال داشت.

پس از رأی حکمیت، عده ای بر ایشان ایراد گرفتند که چرا حکمیت را پذیرا شده است؟! آنها از امام (ع) خواستند که از این گناه! توبه کند. این گروه تندرو که به خوارج شهرت یافتند، افراد مقدس مآبی بودند که تمام وجودشان دین بدون تفکر و تفقه بود! قرآن را به زیبایی می خواندند و در کنار این گونه دینداری! دست به جنایت هایی می زدند که در تاریخ سیاه آنان باقی مانده است. در اسلام ظاهری این گروه، عقیده ای بود که اگر شخصی مرتکب گناه کبیره شد و توبه نکرد، کافر به حساب می آید و مستوجب هلاکت است. از این رو، معتقد بودند که "الحکم لله"؛ حکم برای خدا است و علی بن ابیطالب (ع) به دلیل پذیرفتن حکمیت، مرتکب گناه کبیره شده و بایستی توبه کند. هرچه امام فرمود که حکمیت را شما تحمیل کردید و برای آنان دلیل و برهان آورد، قانع نشدند؛ تا آنکه همه پیروان این تفکر در محله ای به نام «نهروان» گرد آمدند و حرکات ایدایی و ناامنی علیه خلافت امام (ع) آغاز کردند.

امام علی (ع) در برابر قتل عام ها و جنایات آنان معترض شد. پاسخ آنان، آمادگی جنگ با خلیفه وقت بود. جنایات آنان و توجه نداشتن به توصیه ها و نصایح امام (ع) جنگ دیگری بر ایشان تحمیل کرد. نام این جنگ را خوارج یا نهروان گفته اند.

در این جنگ، خوارج شکست خوردند و چند نفری بیش از این گروه باقی نماند. از میان جان سالم به در بردگان جنگ نهروان، سه نفر به مکه رفتند و در کنار کعبه با یکدیگر هم قسم شدند که سه نفر از بزرگانی را که برای جامعه اسلامی مشکل ایجاد کرده اند، در یک زمان از پای در آورند. هر سه، هم عهد شدند که در شب نوزدهم ماه رمضان که شب قدر است، هنگام نماز صبح سه نفر را هم زمان ترور کنند: امام علی (ع) در کوفه، معاویه در شام و عمروعاص در مصر. هر سه به کشور مورد نظر حرکت کردند تا صبح نوزدهم ماه رمضان سال ۴۰ هجری با هم عملیات ترور را انجام دهند. ابن ملجم برای انجام ماموریت از پیش تعیین شده، به کوفه آمد و منتظر زمان موعود بود. در روزهایی که در کوفه پرسه می زد، با دختری به نام قطام آشنا شد. آن دختر شرط ازدواج را از پای در آوردن امام علی (ع) قرار داد؛ خواسته ای که ابن ملجم را از قبل با پیمانی به کوفه کشانده بود. مراوده نامشروع ابن ملجم با قطام و اصرارش بر قتل امام علی (ع) موجب شد شمشیری را که ابن ملجم قصد داشت به وسیله آن، به نیت شومش دست یابد، به زهری آلوده کرد که از نگاه و رابطه نامشروع با قطام به شمشیر اضافه شده بود.

صبح نوزدهم رمضان سال ۴۰ هجری هر سه برای انجام ماموریت حاضر شدند. عمروعاص به دلیل بیماری به مسجد نیامده بود و فرد دیگری از پای درآمد. معاویه با اصابت شمشیر به ران پایش جان سالم به در برد و ابن ملجم شمشیر زهرآلودش را هنگامی که امام سر از سجده برمی داشت، بر سر مبارک امام علی (ع) فرود آورد.

امام پس از فرود آمدن شمشیر زهرآلود بر سر مبارکش، فرمود: "فزت رب الكعبة" به خدای کعبه رستگار شدم، گویا همان زمان به یاد رسول خدا (ص) افتاد که فرمود رستگار از دنیا خواهی رفت.

حضرت را از مسجد به خانه انتقال دادند. وقتی طبیب آوردند تا او را معاینه کند، طبیب پس از انجام معاینات، رو به فرزندان مولا کرد و گفت: شمشیر زهرآلود کار خودش را کرده است و بیمار از این بستر برنمی خیزد.

امام در روز بیست و یکم رمضان بر اثر زهری که از نگاه نامشروع ابن ملجم به شمشیر اضافه شده بود، به شهادت رسید و او را شبانه در نجف خارج از کوفه به صورت مخفیانه در کنار قبر آدم و نوح به خاک سپردند.